

«آیریش تایمز» اعلام کرد: «از لحاظ بریتانیا بهترین راه دفاع از کانال سوئز با استقرار مردمی در فلسطین خواهد بود که به ما علاقه مند باشند...» (۱۶)

باری، محافل حاکمه انگلیس و صهیونیستها پس از بیست سال تلاش و تقلا یعنی از ۱۸۹۷ تا ۱۹۱۹، موفق شدند جمعیت یهودیان فلسطین را از ۵ به ۱۵ درصد کل جمعیت افزایش دهند (۱۷). این کاری بود بسیار رنجبار، چون یهودیان نه فقط تن به اسکان در ناحیه کانال نمی دادند بلکه اعراب نیز که بالغ بر ۹۵ درصد جمعیت فلسطین را تشکیل می دادند به حق و بجا ایشان را به چشم کسانی می نگریستند که دولت بریتانیا و صهیونیستها برای غارت ایشان فرستاده اند.

«احدها آم» که در این اوان از فلسطین دیدار کرد اعتراف جالبی می کند و می نویسد: «ما تصور می کنیم که اعراب مردمی هستند وحشی و چون حیوانات زندگی می کنند و نمی فهمند که در اطرافشان چه می گذرد. این بهر حال تصویری است خطا... با این همه، برادران ما در فلسطین چه می کنند؟ آنها با اعراب به خصومت و ستم رفتار می کنند، آنها را از حقوق خود محروم می سازند، ایشان را می آزارند، آنها بی جهت، و تازه به این چیزها می بالند، و در میان ما کسی با این تمایل زشت و خطرناک مخالفت نمی ورزد.» (۱۸)

(این سخنان را یکی از متفکرین برجسته صهیونیست بر زبان راند، هر چند در همان ایام از کار کناره گرفت، چون دیگر نیازی به خدمتش نبود.)

«احدها آم» چندان از فرانگری بهره داشت که نتایج آتی کوشش رهبران صهیونیست را در پرورش حس تحقیر و دشمنی

نسبت به مردم بومی فلسطین از پیش دریابد. اما «صاحبان» انگلیسی اصولاً پروای چنین عواقبی را نداشتند. لرد بالفور با خونسردی و بی‌اعتنایی خاص انگلیسیان آشکارا اعلام کرد که اصل خودمختاری، وجود صهیونیسم را هر قدر هم که از نظر فنی ناتوان باشد توجیه (۱) می‌کند. (۱۹)

کسانی که با تاریخ بسط فعالیتها و اقدامات استعماری بریتانیا و شیوه اداره مستعمرات از ناحیه اوآشنایی دارند شیوه‌های «فنی» وانگیزه‌های محافل حاکمه بریتانیا رانیک درسی یابند. « کمیسیون سلطنتی فلسطین » در گزارش سال ۱۹۳۷ خود نوشت: « در سالهای ۱۹۲۵ و ۲۱ و ۲۹ اعراب به دفعات یهودیان را مورد حمله قرار دادند و در ۱۹۳۳ ( گذشته از شورش سالهای ۱۹۳۶ - ۱۹۳۸ ی.ی. ا ) بر حکومت نیز تاختند... قیمومت صرفاً وسیله‌ای بود برای پیشبرد مقاصد بریتانیا در زیر نقاب رعایت انسانی احوال یهودیان. » (۲۵) جان کلام را « لرد آلفرد موند ملکت Alfred Mond Melchett » ندانسته بیان کرد که نوشت: مردم عرب علیه هرگونه مهاجرت از خارج به هر شکل و وابسته به هر ملت و مذهب به پا می‌خاستند\*. مردم مراکش و الجزایر و تونس نیز همیشه علیه مهاجران می‌شوریدند، ایتالیا هم در طرابلس با مشکلاتی نظیر این مواجه بود. ( ۲۱ )

حییم وایزمن در سخن از این موضوع تکرار می‌کند که « در فلسطین مسأله، مسأله انتخاب بین حق و ناحق نبود بلکه انتخاب بین ستم کوچک و بزرگ بود. » ( ۲۲ ) و این « اعتراف صریح یکی از صهیونیستهای برجسته به این که جنگ اعراب علیه استعمار فلسطین اساساً جنبه ضدیت با یهود را نداشت .

خود نمونه‌ای است درخشان از دیالکتیک (!) صهیونیستی. همین نظر را روزنامه‌نگار انگلیسی به نام « هربرت سایدبوتام Herbert Sidebotham » با روشنی بیشتری بیان می‌کند. نامبرده می‌نویسد:

« این اصل لیبرالی یا دموکراتیک، که معتقد است چون نژاد یا ملت تصادفاً مدتی سرزمینی را در اشغال داشته آن قلمرو یا سرزمین الی‌الابد از آن اوست اصلی است نادرست... اشغال باید سودمند و در غایت خود و به‌طور کلی برای جهان مفید باشد و گرنه از نظر اخلاق و سیاست قابل توجیه نیست. هیچ نژادی هم مطلقاً محق نیست که آینده خود را به حساب آینده نژاد یا ملت دیگری که ممکن است برای جهان سودمندتر از او باشد « معین » کند. » ( ۲۳ )

به این ترتیب توشه ایدئولوژیکی صهیونیستها با مفهوم و تصور دیگری که وجوه اشتراک بسیاری با تئوریهای بانیان رایش سوم داشت تکمیل شد.

یک سال پیش از رسیدن هیتلر به قدرت و دو سال پیش از گفتگوی گلدمن با موسولینی یهودیان فقط ۱۹ درصد کل جمعیت فلسطین را تشکیل می‌دادند. این آخرین حدی بود که صهیونیستها و حامیان انگلیسی ایشان به بهای مجاهدات عظیم وطنی مدتی پیش از سی و پنج سال بدان رسیده بودند. ( ۲۴ ) تازه این هم در مجموع حاصل کوشش و مجاهده صهیونیستها نبود. در سال ۱۹۱۷ نیمی از یهودیانی که در فلسطین می‌زیستند و ده درصد کل جمعیت را تشکیل می‌دادند بومی فلسطین بودند و لذا حضور ایشان مایه اعتبار و افتخار هر متصل و شرکاء نمی‌تواند بود. بعدها بعضی از یهودیان که

از چنگ ضدانقلاب شرق اروپا گریخته بودند در فلسطین ساکن شدند، چنانکه در کشورهای دیگر نیز شدند، آنهم فقط در جستجوی مآسئی، نه برطبق نقشه صهیونیستها و به منظور بازپس گرفتن سرزمین «کنعان». بنابراین در این سی و پنج سال عده بسیار قلیلی با «برچسب» مقاصد صهیونیستی به فلسطین وارد شدند. در سخن از این موضوع، همین حقیقت که حزب پیشرو اسرائیل که تا به امروز مبارزه موفقانه‌ای را از مواضع دوستی بین ملل تعقیب کرده در سال ۱۹۱۹ بنیاد نهاده شد خود دلیلی گویا است.

حتی آنانکه آشکارا خویشان را صهیونیست قلمداد می‌کردند از مقاصد پلید آن نیک آگاه بودند. «ماکس نوردو» در ۱۹۱۹ طی سخنانی که در «آلبرت هال» ایراد کرد تعهدات متقابل صهیونیستها و هیأت حاکمه انگلیس را یکایک برشمرد و گفت:

« ما می‌دانیم که شما از ما چه می‌خواهید. شما می‌خواهید که ما پاسداران کانال سوئز باشیم؛ نگهبان راه شما به هند از طریق خاور نزدیک باشیم. ما برای انجام این خدمات دشوار نظامی آماده‌ایم اما باید اجازه دهید قدرتی باشیم تا بتوانیم این وظایف را به انجام رسانیم. » ( ۲۵ )  
و انگلیسیها با پی‌گیری تمام در وصول به هدف یعنی تأسیس و تشکیل این « قدرت » در فلسطین مجاهده کردند. صهیونیستها اگرچه بخش ناچیزی از جمعیت را تشکیل می‌دادند در مقام نمایندگان یک « شرکت عمده جهانی » موقعیت حاکمی را در اقتصاد فلسطین به دست آوردند و در عرصه‌های سیاسی و نظامی از مساعدت گردانندگان کمیته قیمومت جامعه ملل

برخوردار بودند.

عناصر آزادیخواه یهود، و به طریق اولی اعراب، تحت مراقبت مداوم و مورد تعقیب و پیگردی شدید بودند. شبکه مؤسسات تبلیغاتی و فرهنگی صهیونیستها آهسته اما پیوسته جماعت یهودیان فلسطین را چون خوره می خورد و اندک اندک فاسد می کرد.

انگلیسیان، در تأسیس واحدهای بسیار مجهز و مسلح « دفاع شخصی » که می توانست علیه نهضت آزادیبخش ملی اعراب به کار رود یهودیان فلسطین را جداً یاری نمودند. به قول « ولادیمیر ژابوتینسکی » از یهودیانی که تمایلی به استعمار داشتند دعوت می شد در اداره مملکت شرکت کنند. ژابوتینسکی در خصوص اقدامی که باید به منظور تأمین امنیت به عمل می آمد نکات زیر را خطاب به کمیسیون سلطنتی فلسطین بیان داشت: « ملتی چون شما با تجارب گذشته و غول آسایی که در امر استعمار دارد مطمئناً می داند که استعمار هرگز بدون برخورد با مردم محل پیش نرفته است... حال که چنین است « دفاع از خود » را در مورد ما نیز رسمیت بدهید چنانکه در « کنیا » دادید. » ( ۲۶ )

کاپیتن « اورد وینگیت » که خود از مأموران اطلاعاتی و با سابقه بود به وابستگی واحدهای یهودی « دفاع از خود » منصوب شد، بدین منظور که ایشان را به واحدهای مخصوص « مجازات » تبدیل کند. یکی از وظایف این واحدها اخراج اعراب از سرزمین های خود بود. « اسرائیل بیر Israel Bir » مشاور پیشین بن گوریون در باب وظایف این واحدها - پس از

تعلیماتی که تحت نظر وینگیت می‌دیدند - چنین نوشت: ( البته نویسنده در اینجا به سرکوبی شورش سالهای ۱۹۳۶ - ۳۸ اعراب نظر دارد) «سهم واحدهای ویژه عملیات شبانه در فرو نشانیدن اغتشاشات، که هدفش بیشتر بریتانیا بود، از هریک از نیروهای دیگر بیشتر بود و این حقیقتی است که کمیسیون سلطنتی فلسطین بدان معترف بود. غرض از تأسیس واحدهای مخصوص « وینگیت » تنها پایان دادن به جنگهای چریکی که خود همان تاکتیکها را به کار می‌بستند نبود بلکه بیشتر و علی‌الخصوص به منظور حمایت از یک امر مهم امپراطوری، یعنی حفظ لوله نفت عراق بود» (که به حیف ختم می‌شده. ی.ا) (۲۷)

یکی از فرماندهان عالی این واحدها که «هاگانا» خوانده می‌شد فیول پولکس Feivel Polkes بود که ضمناً رئیس دستگاه اطلاعاتی نازیان در سوریه و فلسطین نیز بود. مجله آلمانی «دراشپیگل» چاپ آلمان باختری در نوزدهم نوامبر سال ۱۹۶۶ نوشت:

«رایخرت Reichert، از عاملین دفتر اطلاعات آلمان در فلسطین، با یکی از سأموران عالی‌مقام یک سازمان مخفی صهیونیستی در تماس بود که ( صرف نظر از دستگاه اطلاعاتی انگلیس) بیش از هرچیز توجه دستگاه اطلاعات آلمان را به خود جلب کرد. این سازمان هاگانا خوانده می‌شده. در قرارگاه فرماندهی کل این ارتش مخفی فیول پولکس کار می‌کرد... بنا به گفته جانشین «فن میلدن اشتاین Von Milden Stein» وی در اداره اطلاعات مرکز فرماندهی، رئیس بخش ۱۱۲-۱۱

امور مربوط به یهودیان، وابسته به دایره هاگن Hagen، یعنی دستگاه امنیت یهودیان فلسطین بود. « (۲۸) در حالی که فیول پولکس با آدمکشان خود به تأمین « نیازمندیهای » خارجی آلمان مساعدت می کرد دکتر نویسنگ نیز - همان دکتر نویسنگی که در زمان سلطنت ویلهلم دوم از طرح اسکان یهودیان در قلمرو امپراطوری عثمانی، خارج از فلسطین، حمایت می کرد - با شور و اشتیاقی مشابه به تأمین « احتیاجات داخلی » نازیان اشتغال داشت. نویسنگ که از رهبران صهیونیست و نویسنده و پیکرتراش و سیاستمدار بود و صهیونیستهای برجسته‌ای نظیر «آرتور روپین Arthur Ruppin» و «یاکوب تون Jacob Thon» هر یک در عصر و زمان خود در اداره وی، در برلین، کار کرده بود به اشتراک نازیها نقشه‌ای را برای نابودی یهودیان تهیدست و سالخورده آلمان طرح کرد. (۲۹) نویسنگ هشتاد سال عمر کرد و در این سنین بود که بنا به گفته «سوشه سنه» توسط رزمندگان «گتو»ی ورشو که پی به جنایاتش برده بودند به کیفر اعمال خود رسید. «سنه» می‌افزاید: «آری، میزان وفاداری و اخلاص این رهبر برجسته صهیونیست نسبت به امپریالیزم آلمان تا بدین پایه بود.» (۳۰) گلدمن و پولکس و نویسنگ، این حلقه‌های پیوند مستقیم با فاشیسم، نیز به هیچوجه مستثنی نبودند. هاینس هوهنه Heinz Hohne، روزنامه نگار آلمانی نوشت: «صهیونیستها استقرار فاشیسم در آلمان را نه به مثابه یک مصیبت ملی بلکه به عنوان فرصتی تاریخی و بی‌مانند در وصول به هدفهای صهیونیستی خویش می‌دیدند. هم او می‌افزود: «چون صهیونیستها و ناسیونال سوسیالیستها هر دو نژاد و قوم خویش را برتر از

همه جای می دادند لذا ناگزیر پلی می باید در میانشان پدید می آمد و ایشان را به هم می پیوست. « ( ۳۱ )

موریس کوهن Morris Cohen روزنامه نگار امریکایی نیز این نظر را تأیید می کند و می نویسد که « صهیونیستها فلسفه نژادی این مخالفان نژاد ساسی را در اصل می پذیرند اما از آن نتایج متفاوت می گیرند: به عوض « تیوتنی\* » این یهودی است که از نژاد خالص و برتر است. « ( ۳۲ )

۲۳۸۰۰۰ نفر یهودی که در سال ۱۹۳۳ در فلسطین می زیستند بیست درصد کل جمعیت را تشکیل می دادند. در حوالی سال ۱۹۳۶ عدد ایشان به ۴۰۴۰۰۰ نفر یعنی به بیش از ۵۰ درصد کل جمعیت افزایش یافت ( ۳۳ ) و ابلهانه است اگر بپنداریم که هجوم تازه واردان به این سرزمین ناشی از « موفقیت » افکار صهیونیستی بود. موجب این عمل شقاوت و ستم نازیان بود که یهودیان را ناگزیر کرد در صدد یافتن پناهگاهی برآیند، و فلسطین یکی از مناطق عدیده‌ای بود که یافتند. « ادلمن » که خود صهیونیست بود ناگزیر به این حقیقت اعتراف کرد و نوشت که: « یهودیان بدین منظور به فلسطین نرفتند که حکومتی ملی در آنجا تأسیس کنند بلکه صرفاً بدین منظور که جان خود را نجات دهند. « ( ۳۴ )

در آن ایام اداره کذایی «فلسطین» که مورد حمایت نازیان بود با مشارکت مستقیم « لوی اشکول » نخست‌وزیر پیشین اسراییل سخت سرگرم « انتخاب » پناهندگان بود.

• Teuton تیوتن‌ها نژادی قدیمی در اروپای شمالی بودند که شامل آلمانها نیز می‌شده است .



چنانکه می‌دانیم صهیونیستها همیشه به دیده موافقت بر یهودآزاری یا ( آنتی سمیتسم ) می‌نگریستند و برای آینده چشم امید بدان داشتند و لذا عقد اتحادی مخفی بین صهیونیسم و فاشیسم به هیچوجه غیر طبیعی نبود. صهیونیستها که می‌خواستند با توسل به هر وسیله به هدفهای خویش برسند به شیوه‌ای غریب علیه اوپاشی و یهودآزاری نازیان عکس‌العمل نشان دادند. صهیونیست انگلیسی، لرد ملکوت، در کتابی که در سال ۱۹۳۷ منتشر کرد نوشت که یهودآزاری در آلمان مانعی بر سر راه مناسبات نزدیکتر بین آلمان و دیگر ملل اروپا بود. و لذا همین ملکوت برای تخفیف وخاست وضع توصیه کرد که یهودیان آلمان به فلسطین کوچانده شوند. کتاب او را نمی‌توان ادعا نامه‌ای علیه شرارتها و ستم‌گریهای نازیان شمرد. ( ۳۸ )

حییم وایزمن بر وقایعی که در آلمان می‌گذشت با آراش و متانت بازهم بیشتری می‌نگریست. وی در پاسخ به پرسشی که « کمیسیون سلطنتی فلسطین » در باره انتقال شش ملیون یهودی مقیم اروپای غربی به فلسطین کرده بود اظهار داشت: « خیر، سالخوردگان خواهند رفت، اینها غبارهایی بیش نیستند؛ بقایای پوسیده اقتصاد و اخلاق... فقط شاخه‌ها خواهد ماند. »

بیست و یکسال پس از شکست آلمان نازی، رهبران صهیونیست اینک علل و موجبات بیطرفی آمیخته به اخلاص خویش را بیان می‌کنند. « یلعازار لین وه Eliezer Linveh » صهیونیست برجسته اعلام داشت:

« اگر ما ( یعنی صهیونیستها ) نجات حداکثر یهودیان

را وظیفه اساسی خویش قرار می‌دادیم در این صورت باید با پارتیزانها همکاری می‌کردیم. در آن ایام در لهستان و لیتوانی و مناطق اشغالی روسیه و یوگوسلاوی و بعدها در اسلواکی پایگاههای پارتیزانی وجود داشت. اگر وظیفه اساسی و اصلی ما سماعت از تصفیه یهودیان بود و اگر با پایگاههای پارتیزانی تماس می‌گرفتیم می‌توانستیم جان عده زیادی را نجات دهیم.» ( ۳۹ )

یکی دیگر از رهبران صهیونیست، حییم لاندو، در این زمینه نظریات « یزحاک گروئن بوم » را افشا می‌کند که در دوران شرارت فاشیستها ریاست کمیته صهیونیستی « نجات » را بر عهده داشت. وی از گروئن بوم نقل می‌کند که گفت: « وقتی از من پرسیدند که آیا حاضری برای نجات یهودیان از « کارن هاچود » ( یعنی صندوق صهیونیستی ) پول بدهی؟ گفتم نه. حالا هم می‌گویم نه. به نظر من باید در برابر این موج مقاوت کرد و گرنه ما را در بر خواهد گرفت و فعالیت صهیونیستی ما را تضعیف خواهد کرد. » ( ۴۰ )

سیاست صهیونیستها در مقابل فاشیستها (براساس معامله‌ای که بین فرستادگان صهیونیست و آئشمن صورت گرفت ) موافقت ضمنی بود و به پدید آمدن شرایط و اوضاعی مساعدت کرد که موجب شد تعقیب و آزار یهودیان آلمان به منتهای خود برسد. این سیاست همچنین متضمن ترتیب دادن بعضی اعتراضات « بعد از واقعه » به منظور کسب امتیازات سیاسی و تحصیل سرمایه بیشتر بود.

Yizhak Gruenbaum \*

Karen Haechod \*

« داوید » و « جون کمیکه » David and Jon Kmiche در کتاب خویش به نام « داههای مخفی » می نویسند: « فرستادگان یهود برای نجات یهودیان به آلمان نیامده بودند... آنان در پی زنان و مردان جوانی چشم می گردانند که مایل به رفتن به فلسطین و آماده مبارزه... و جنگ در راه فلسطین باشند. » ( ۳۵ )

« هاینتس هوهنه » با نقل شواهد مستند نوشت: «... فن میلدن اشتاین رئیس دایره ۱۱۲ - ۱۱۱ امور مربوط به یهودیان در کمک به سازمانهای صهیونیستی در زمینه تأسیس و تشکیل اردوگاههای آموزشی جهت تعلیم مجدد یهودیان جوان برای کار در « کیبوتسها » ی فلسطین از بذل کوشش فروگذار نمی کرد. وی فعالیت صهیونیستها را به دقت تعقیب می کرد و به دایره تحت تصدی خویش دستور تهیه نقشه هایی را داده بود که پیشرفت عملیات صهیونیستها را در میان یهودیان آلمان نشان می داد. » ( ۳۶ )

این اردوگاههای آموزشی متعاقب توافقی که بین فرستادگان صهیونیست و « آدولف آیشن » به عمل آمد در آلمان نازی تأسیس یافت. روزنامه نگار اسرائیلی، هانا آرنهت Hannah Arendt، از برخورد « آیشن » با صهیونیستها پرده بر گرفته نوشت:

« گروه اخیر، یعنی صهیونیستها، بر خلاف هواخواهان جذب یهود در سایر ملل، که آیشن همیشه ایشان را به دیده تحقیر می نگریست، و نیز بر خلاف یهودیان مؤمن که مایه ملالت خاطر وی بودند همچون خود او، یعنی آیشن، مردمی ایدالیست بودند. » ( ۳۷ )

« هِنَا آرنت » در اشاره به عواقب و آثار مهم « قرارداد بین مقامات نازی و آژانس یهود در باره فلسطین که از لحاظ طرفین بسیار رضایتبخش بود » نوشت: « نتیجه این بود که در دهه سی آنگاه که یهودیان امریکا با صرف کوشش بسیار کالاهای آلمانی را تحریم کردند فلسطین- آنهم فلسطین- پر از انواع کالاهای « ساخت آلمان » بود. » ( ۴۱ )

دیوید فلینکر David Flinker روزنامه نگار امریکایی در بیست و چهارم ماه مه ۱۹۶۳ در مجله « تاگ مورگن جرنال » نوشت که « بن گوریون در مقام رییس آژانس یهود در اورشلیم، طی دهه سی قراردادی تحت عنوان « مسأله انتقال » با حکومت هیتلر منعقد کرد که به موجب آن اسوا ل یهودیانی که آلمان را ترک گفته بودند به صورت کالا به فلسطین منتقل می شد، و بدین ترتیب مانع از اجرای تحریم کالاهای آلمانی می گردید... »

به علاوه « بن هکت Ben Hecht » علناً بن گوریون را متهم کرد به اینکه در ایامی که عامه مردم جهان از ستم و شرارت نازیان آگاه گشته بودند وی عمداً دم فرو بسته و خاموشی گزیده بود.

در بیست و پنجم نوامبر ۱۹۴۵ کشتی پاتریا Patria را در بندر حیفا، واقع در فلسطین، منفجر کردند. در این ماجرا پنجاه تن از کارکنان کشتی و ۲۵۲ تن مهاجر تلف شدند. این مردم در یکی از ملتقا های دهلیز پر پیچ و خم جریان حوادث نابود گشتند، در حالی که نه قاتلان خویش را می شناختند و نه انگیزه های جنایت را. رشته ای از وقایع

منتهی به این فاجعه‌ای شد که در مانور بغرنجی که رهبران صهیونیست ترتیب دادند و با نظم و دقت تمام به مورد اجرا گذاردند می‌توان واقعه‌ای برجسته‌اش خواند. پیش از آنکه به شرح انفجار «پاتریا» پردازیم لازم است این وقایع را از نظر بگذرانیم:

در میان بانکداران امریکا، «جاکوب. ه. اسکیف» و داماد و جانشین او «فلیکس واربرگ» و پسرش «ادوارد - واربرگ» را مردسی قوی پندار می‌دانند. پایه‌گذار این شهرت، جاکوب اسکیف، صاحب بانک «کوهن - لواب و شرکاء» بود که بعدها فرمانروای حقیقی کمیته یهودیان امریکا گردید. این کمیته که در سال ۱۹۵۶ بنیاد گذارده شد «دفاع از حقوق یهودیان جهان» را اساس برنامه خویش اعلام کرد. برنامه اسکیف هرچند بکر و بدیع نبود و نسخه دوم طرح انگلیسیها بر اساس «سازمان جهانی صهیونیستها» ساخته هر متصل بود برای امریکا تازگی داشت. کمیته یهودیان امریکا در لباس همدردی بایهودیان ممالک مختلف وسیله‌ای بود در دست بانک «کوهن - لواب و شرکاء» و «برادران لهمن» و خانواده «اشتراوس» برای سرمایه گذاری در نقاط مختلف جهان. (رابی شنیرسن، خاخام ریگا، با همین دسته از بانکداران بود که طی اقامت خویش در آلمان تماس گرفت). باری، کمیته یهودیان امریکا به پیروی از تعلیمات رؤسای خود نخست با صهیونیسم سخت به

Jacob H . Schiff \*

Felix Warburg \*\*

Kuhn, Loeb and Co. \*\*\*

The Lehmen Bros \*\*\*\*

معارضه برخاست زیرا که رهبران صهیونیست صدور سرمایه را از کشوری دیگر، یعنی بریتانیا، تشویق می کردند. به هر حال، بانک کوهن - لواب و برادران لهن، «بنگاه اقتصادی فلسطین» را بنیاد نهادند. چندی بعد «ا. مارشال A. Marshall» و «ل. اشتراوس» که - البته به سود جیب خویش - سرمایه بنگاه را تأمین کرده بودند تغییر جبهه دادند و به صهیونیستها پیوستند. همین گروه که از پشتیبانی عده‌ای از قدرتمندترین سرمایه‌داران یهود برخوردار بود طی ده سال، اکثریت سازمانهای یهود در آمریکا و از آن جمله سازمانهای مذهبی را در قالبهای صهیونیستی و متمایل به صهیونیسم تجدید سازمان کرد و ظرف اندکی بیش از بیست سال سرمایه بنگاه را به بیش از پنج برابر افزایش داد و بیشتر رشته‌های اقتصاد فلسطین را تحت نفوذ و نظارت خویش درآورد.

در سال ۱۹۲۹ «ا. مارشال» که خود از سهامداران «بنگاه اقتصادی فلسطین» بود پیرامون ورود عده‌ای از آمریکاییان «غیر صهیونیست» با «آژانس یهود» که سازمانی مشورتی و آزاد وزیر نظر «نماینده بریتانیا در فلسطین» بود مذاکرات موفقیت آمیزی را به انجام رساند. (در میان «غیر صهیونیستها» عده‌ای از ثروتمندترین تجار و صاحبان صنایع آمریکا بودند که ۵۰ درصد!) اعضای آژانس را تشکیل می دادند.

«کنگره یهودیان جهان» که شاخه «غیر صهیونیستی» سازمان جهانی صهیونیستهاست در سال ۱۹۳۶ تأسیس شد. در دستگاه رهبری این کنگره نمایندگان و عاملین حقوق بگیر سرمایه - ه این سازمان را نباید با آژانس تلگرافی یهود که اقدام تبلیغاتی صهیونیسم جهانی است اشتباه کرد.

داران امریکا که در رأسشان ناهوم گلدمن قرار داشت آشکارا نقش غالب و مسلط را داشتند.

رهبران صهیونیست، تأسیس یک «مرکز ملی» در فلسطین را، بویژه از لحاظ خود، بسیار به سود و صرفه می دیدند. ماقبل بر هدفهایی که این گروه تعقیب می کرد اشاره داشتیم. صهیونیستها تا ۱۹۳۹ از نزدیک و صمیمانه با انگلیسیها همکاری می کردند. علت امر یکی این بود که منافع محافل حاکمه انگلیس در خاورسیانه با منافع و اغراض رهبران صهیونیست انطباق داشت و نیز این که بریتانیا در میان قدرتهای اسپریالیستی آن روزگار قدرت فائقه بود.

نظر به افزایش سرمایه های امریکایی در فلسطین و هم افزایش نفوذ این سرمایه ها در شرکت صهیونیستی و نیز این حقیقت که رهبران صهیونیست همچنان در آن واحد به لاس زدن با امریکاییها و نازیها ادامه می دادند لندن لازم دانست که بدیشان فشار آورد و ایشان را به همکاری مطلق با خود ناگزیر سازد.

برای نیل بدین منظور بریتانیای کبیر که مبتکر و بانی طرحهای متعدد در زمینه اسکان یهودیان در فلسطین و استعمار آن سرزمین بود در سال ۱۹۳۹ کتاب سفیدی منتشر کرد و به موجب آن مهاجرت یهودیان را به فلسطین سخت محدود نمود و در عین حال ملاکین و متنفذین محلی را به معارضه با ساکنان یهودی برانگیخت.

در این ضمن نازیان بر شدت تعقیب و آزار یهودیان می افزودند: هزاران نفر را یا به اردوگاههای کار اجباری و یا به «اردوگاههای آموزشی» و از آنجا به فلسطین اعزام می داشتند. «هاگن» ضمن دفاع از نظر «پولکس» نوشت: «محافل ملی یهود

از سیاست آلمان نسبت به یهودیان خرسندند زیرا به افزایش جمعیت یهودیان فلسطین مساعدت می کند، چندانکه می توان امیدوار بود در آینده نزدیک جمعیت یهودیان بر اعراب فزونی یابد.» (۴۲)

«هاینتس هوهنه» تأکید می کند که «دار و دسته صهیونیستی که از جانب «هاگانا» حمایت می شد و عامل مورد اعتماد آئشمن، یعنی پولکس، جزء دستگاه رهبری آن بود با سیاست جدید انگلستان در مسأله فلسطین مخالفت می ورزید.» (۴۳) این سازمان «شبکه ای از عمال مورد اعتماد رادر اروپا بوجود آورد که کارشان اعزام یهودیان، از راه قاچاق، به فلسطین بود. دار و دسته «گولومب» در انجام این کار، در قبول مساعدت اس اس ها نیز وسوسه و تردیدی به خود راه نمی داد.» (۴۴)

«هوهنه» در تشریح روابط نهانی بین نازیها و صهیونیستها نوشت: «طی ایام قتل و غارت یهودیان که بانام رمزی «شب بلورین» آغاز شد دو تن از نمایندگان موساد، پینوگینزبرگ Pino Ginzburg و سوشه اوارباخ Auerbach وارد رایش هیتلر شدند؛ آنها پیشنهاد کردند که در انجام برنامه صهیونیستها مبنی بر آموزش مجدد یهودیانی که آماده رفتن به فلسطین اند تسریع شود. «... وسایط نقلیه ای که برای انتقال یهودیان در اختیار «موساد» گذارده شده بود نمی باید فلسطین را به عنوان مقصد سفر اعلام دارند و این یکی از شرایطی بود که دستگاه اطلاعاتی آلمان قائل شده بود.» (۴۵)

پینوگینزبرگ نخستین بخش از سهمیه خود را در راه مارس

• الیا هوگولومب از فرماندهان هاگانا.

•• سازمانی بود که رهبران هاگانا تأسیس کردند.



۱۹۳۹ آماده داشت. هوهنه می نویسد: « این بخش مرکب از ۲۸۵ مهاجر بود؛ برطبق تعلیمات رایش مقصد ظاهری مهاجرت مکزیکو اعلام شد. این ۲۸۵ نفر در «وین» به گروه دیگری ملحق شدند که موشه اواریاخ تدارک دیده بود. این عده در بندر «سوشک Susak» واقع در یوگوسلاوی سوار کشتی کلورادو شدند و به «اترانتو Otranto» در حوالی «کورفو Corfu» انتقال یافتند... و بالاخره به فلسطین تحویل شدند... اقدامات متقابلۀ انگلیسیها هر قدر به شدت می گرایید آمادگی دستگاه «هایدریخ» در کمک به صهیونیستها به همان میزان افزایش می یافت. همین دستگاه در اواسط تابستان به گینزبرگ اجازه داد کشتیهای خود را به «امدن Emden» و هامبورگ برد و یهودیان را بلاواسطه از آلمان انتقال دهد.» (۴۶)

چنانکه می دانیم محرك صهیونیستها در این کار نه جان و مال مردم بلکه افزایش شماره ساکنان فلسطین بود. این سیاست با منافع سرمایه های انحصاری امریکا که شرکت جهانی صهیونیستها اینک بطور فزاینده و آشکار و بانقض قرارداد دیرینه خود با بریتانیا باوی متحد می شد انطباق کامل داشت. این شرایط و اوضاع بود که موجب نابودی کشتی «پاتریا» گردید.

چون کشتی در حیفا لنگر انداخت مقامات انگلیسی که اینک قانون جدید مهاجرت را اجرا می نمودند به سرنشینان اجازه ندادند پیاده شوند و گفتند که کشتی را با سرنشینانش به جزیره «موریس» خواهند برد. بنابراین دستگاه اطلاعاتی صهیونیستها تصمیم گرفت کشتی را با کلیه سرنشینانش نابود کند.

در میان بسیاری از علل ناشناخته اقدام بدین کار علت و موجبی آشکار بود: پیش از منفجر کردن پاتریا و سرنشینانش

صهیونیستها افسانه‌ای را در خصوص مورد بیسابقه‌ای از خود کشتی دستجمعی مردسی که «سرگ» را بر جدایی از وطن ترجیح دادند» جعل کردند. پیش‌بینی سی کردند که سرگ این عده و شیوع خبر آن «روح صهیونیسم» را در همه جا تحکیم خواهد کرد و افکار عامه را علیه انگلیسیان بر خواهد انگیخت و منجر به لغو دستوری خواهد گردید که مهاجرت به فلسطین را محدود می‌کرد: آری فلسطین، که هم اینک برخی محافل مالی امریکا سخت بغاطر آن تلاش می‌کردند.

«جون» و «داوید کمیکه» می‌نویسند: «منشاء انفجار هرگز رسماً معلوم نشد اما بر همه روشن بود که این کار را هاگانا ترتیب داده است... لیکن در فلسطین، و در خارج از آن این افسانه که مهاجران، خود کشتی را منفجر کرده‌اند قبول عامه یافت...» (۴۷)

\* \* \*

باری، متعاقب برقراری تماسهای مؤثر بین دستگاه رهبری سازمان جهانی صهیونیستها و سرمایه‌داران برجسته امریکا (در اواخر دهه بیست و اوایل دهه سی) عده اعضای سازمانهای صهیونیستی امریکا به نحوی مداوم فزونی یافت و در سال ۱۹۳۵ شماره اعضای آنها بر چهارصد هزار نفر بالغ گردید. روزنامه یهودی «به پیش» (۵) چاپ امریکا در یازدهم دسامبر ۱۹۳۹ نوشت که «کنفرانس یهودیان» فقط وقتی بیدارست که مسأله فلسطین مطرح باشد و وقتی صحبت از نجات جان یهودیان ممالک مختلف در میان باشد خواب است.

بیگمان نقش بانک کوهن-لواب و شرکاء در برانگیختن این قبیل احساسات اندک نبود. ضمناً باید توجه داشت که این

«بیداری» در اوقاتی که مسائل مربوط به فلسطین مطرح بود به هیچ وجه ناشی از اشتیاق ایشان به توطن در ارض موعود نبود: مهاجرت از آمریکا به فلسطین هرگز قابل ملاحظه نبود.

همانطور که وزارت خارجه آمریکا اذعان کرد «ایالات متحده آمریکا (یعنی انحصارات امریکایی ی. ا.) در تمام مدت دوران قیموست، به فلسطین توجه داشت... و در ۱۹۳۹ با کتاب سفید انگلیس که مهاجرت به فلسطین را محدود می کرد مخالفت ورزید.» (۴۸)

در دسامبر سال ۱۹۴۲ شصت و شش تن از سناتورها و ۱۸۱ تن از اعضای کنگره از روزولت خواستند که «وطن یهودیان را بدیشان بازگرداند.» (۴۹) در ژوئیه سال ۱۹۴۹ اکثریت نمایندگان هم در سنا و هم در مجلس نمایندگان از «ترومن» خواستند که «همه نفوذ خویش را در گشودن درهای فلسطین و تأمین مهاجرت بلا مانع یهودیان بدان سرزمین و نوآبادی آن بکار اندازد...»

(مدارک و اسناد مربوط به ادوار مختلف نشان می دهد که کلیه قدرتهای ذی علاقه از ناپلئون بناپارت گرفته تا محافل حاکمه آمریکا که پس از جنگ دوم جهانی در این صحنه نفوذ بیشتری یافته اند همه مستقیماً از استعمار سرزمین معروف به فلسطین سخن داشته اند.)

«ا. لیلیانتال»<sup>۵۰</sup> می نویسد که از دسامبر سال ۱۹۴۲ به بعد رؤسای جمهور ایالات متحده سدام تحت فشار سناتورها و اعضای کنگره قرار داشتند که درخواست می کردند و می گفتند بریتانیا را باید وادار کرد که محدودیتهای مربوط به مهاجرت به فلسطین را لغو کند. ضمناً در حوالی همین هنگام سهم سرمایه

۵۰ A. Lilienthal روزنامه نگار امریکایی.

«بنگاه اقتصادی فلسطین» به بیش از چهار برابر سرمایه اولیه افزایش یافته و مستلزم حمایت و تضمین مؤثر بود. با این همه «هنری مورگنتاؤ» وزیر دارایی کابینه روزولت می نویسد: «از اوت ۱۹۴۲ به اینطرف ما در واشینگتن می دانستیم که نازیها در نظر دارند کار ریشه کنی کامل یهودیان اروپا را به پایان برند. طی یکسال ونیمی که از این ماجرا می گذشت وزارت خارجه در این مورد عملاً کمترین اقدامی نکرده بود.» (۵۰)

باری، سناتورهای و اعضای کنگره خواستار رفع محدودیتی بودند که بریتانیا بر مهاجرت به فلسطین اعمال کرده بود، و نیز خواستار آزادی انتقال پناهندگان به خاورمیانه—اما نه به امریکا—هرچند صدها کشتی پس از تخلیه بار در بنادر اروپا خالی و بی-سرنشین به سوی بنادرش در حرکت بودند. به این ترتیب درحقیقت جز یکراه به روی هزاران پناهنده یهودی گشوده نبود.

انگشت «بنگاه اقتصادی فلسطین» و مرکز صهیونیستی در تمام این ماجراها به وضوح دیده می شد.

در سالیان آخر جنگ جهانی دوم عامه مردم همه کشورها از شرارت و ستم نازیان آگاه گشتند لیکن صهیونیستهایی که در جنایات پیشمارشان معاونت داشتند ناشناخته ماندند و با استفاده از وسایل و امکاناتی که متحدانشان در اختیارشان نهادند از مجازات رستند و دهلیزهای پریپچ و خم و ناشناخته ای را در پشت سرخویش برجای گذاشتند.

در آن زمان کمیته کذابی «رستگاری» مبعوث سازمان صهیونیستی یهود، در مجارستان انجام وظیفه می کرد. رئیس این کمیته شخصی بود به نام رودلف کاستنر Rudolf Kastner که

روابط بسیار نزدیک و دوستانه‌ای با آئشمن داشت. به قول هئا- آرنٲ «بزرگترین ایدآلیستی که آئشمن به عمر خود در میان یهودیان دید د کتر رودلف کاستر بود... و با او به این توافق رسید که او یعنی آئشمن در ازای «حفظ نظم» در اردوگاههای واقع در مجارستان (ی. ا) که از آنجا صدها یهودی به آشویتس اعزام شدند با عزیمت «غیر قانونی» چندین هزار یهودی به فلسطین موافقت کند. (در واقع قطارها را پلیس آلمان محافظت می کرد.) هئا آرنٲ خاطر نشان می کند که یهودیان برجسته و اعضای سازمان جوانان صهیونیست که به موجب این موافقتنامه از مرگ نجات یافتند به قول آئشمن «بهترین مواد حیاتی» بودند ولذا به گمان آئشمن د کتر کاستر یهودیان همکیش وهم نژاد خویش را فدای ایده Idea کرده بود. (۵۱)

د کتر کاستر چون به سلاست به فلسطین رسید نام خود را از رودلف به «اسرائیل» تغییر داد و یکی از عمال فعال حزب صهیونیستی «ماپای» شد که بن گوریون و گلدامایر و دیگران رهبران آن بودند. بعدها چون اعتراف کرده و گفته بود که مرکز صهیونیستها در «تصفیه» هزاران یهودی مجار دست داشته پلیس مخفی اسرائیل درخفا اورا «تصفیه» کرد. (۵۲)

... سال ۱۹۴۴ بود. ارتشهای آلمان در زیر ضربات واحدهای شوروی عقب می نشستند؛ آلمان، فشار تلفات انسانی و مادی خویش را به شدت احساس می کرد. فرماندهی نازی برای انتقال واحدهای خویش و تمرکز ایشان در اسرع وقت در بخشهایی از جبهه شرق که آسیب پذیرتر از دیگر نقاط بود نیاز به وسایل

حمل و نقل یعنی به هزاران کامیون داشت.

در آغاز ماه مه ۱۹۴۴ آی‌شم‌ن دستور یافت از طریق صهیون-نیستها و در ازاء وعده آزادی یهودیان از اردوگاه‌های آلمانی برای انتقال به فلسطین ده هزار کامیون برای ارسال به جبهه شرق تدارک کند. (تا این هنگام یهودیان در حدود سی درصد کل جمعیت فلسطین را تشکیل می‌دادند.)

آی‌شم‌ن با « یوئیل برانت Joel Brandt »، یکی از رهبران صهیونیست، از مردم مجارستان، ملاقات کرد و نامبرده پیشنهاد او را بی‌درنگ به اطلاع کمیته صهیونیستی رساند و کمیته مزبور او را برای مذاکره با نمایندگان آژانس یهود به استانبول فرستاد (۵۳). رهبران یهود به پیشوایی «حییم وایزمن» بی‌تأمل و تردید موافقت کردند ده هزار کامیون مورد تقاضا را در اختیار فرماندهی نازی در جبهه شرق بگذارند (۵۴). صهیونیستها همیشه کشورها و نیروی مسلح ما را دشمنان مستقیم خویش دانسته‌اند و می‌دانند، ولذا اتخاذ این تصمیم برای ایشان امری بود طبیعی. سیاستمداران و معامله‌گران صهیونیست که تا به امروز هم خویشان را مدافع و نیکخواه یهودیان همه کشورها قلمداد می‌کنند از این بابت که علاوه بر روسها و اوکرائینی‌ها و بلوروسیها و مردم ملیتهای دیگر، سربازان یهودی نیز در میان افراد واحدهای ارتش ما بودند که نازیها می‌خواستند به هر قیمت مانع از پیش-رویشان گردند پشیمانی و تأسفی در خود احساس نکردند. این مردم، خواه حزبی یا غیرحزبی، مردمی بودند که با افتخار از میهن خویش دفاع می‌کردند. با این حال، جان باختن ایشان در اوضاع و احوالی که صهیونیستها آماده ایجاد آن بودند هرگز مایه و موجب ناراحتی و تأسف حضرات نبود. «موریس ارنست

«Morris Ernst روزنامه نگار امریکایی درست می گوید که: «صهیونیستها پروای خون انسانها را، اگر خون خودشان نباشد، ندارند.» (۵۵)

«حییم وایزمن» رهبر وقت سازمان جهانی صهیونیستها و یاران او، اشخاصی چون ناهوم گلدمن، بن گوریون، لوی اشکول و گلدامایر و بسیاری دیگر از رهبران حالیه سازمان، در مسأله تحویل کامیونها چرچیل را تحت فشار قرار دادند و فقط ترس از افشای راز و خشم افکار عمومی جهان بود که سازمان دهنده توطئه های عدیده علیه کشور ما را «با اکراه و دلگرانی (۵۶)» از قبول این تقاضا بازداشت.

طی سالیان آخر جنگ، تحت تأثیر و نفوذ سرمایه امریکایی که نقش غالب و دائم التزایدی را در جهان سرمایه داری ایفا می کرد «شرکت جهانی صهیونیستها» متدرجاً در کلیه مراتب و سطوح خود تجدید سازمان یافت. غرض این بود که سازمان مزبور بتواند در آینده مناسبات بسیار نزدیک با دستگاه اقتصادی و اطلاعاتی و تبلیغاتی و نظامی ایالات متحده برقرار کند. در این ضمن سرمایه امریکایی بر نفوذ خود در خاورمیانه، به ویژه در فلسطین، می افزود. حتی در خود ایالات متحده امریکا نیز افزایش عده سازمانهای صهیونیستی سریع بود. رهبران شرکت جهانی صهیونیستها به پیروی از شیوه دیرینه خویش در حمایت از نیرومندترین قدرت امپریالیستی زمان، هر روز بیشتر از پیش سرنوشت خویش را به سرمایه های امریکایی گره می زدند.

«یلعازار لیونه» در توصیف صهیونیسم در ایالات متحده امریکا نوشت که سازمانهای صهیونیستی ایالات متحده «افراد را نه به شرکت در ساختمان کشور بلکه به حمایت سیاسی و مالی از

کارهایی تشویق می کردند که توسط سایر یهودیان به انجام می رسید.» (۵۷) وجه نغز گفت یکی از رهبران صهیونیست که: بحث و گفتگوی صهیونیستی در ایالات متحده چیزی بود که طی آن مبلغ می کوشید فرد یهودی را به رفتن متقاعد کند حال آنکه مخاطب می گفت وقتی خواهد رفت که مبلغ خود رفته باشد.

هنگامی که دومین اجلاس کنفرانس یهودیان امریکا، که در آن نقش غالب با صهیونیستها بود، در دسامبر ۱۹۴۴ در «پیستبورگ»<sup>\*\*\*</sup> گشایش یافت بسیاری از نمایندگان مسأله رشد و افزایش «احساسات ضد یهود» را در امریکا پیش کشیدند. م. ج. سلونیم M. J. Slonim نماینده «سنت لوئیس»<sup>\*\*\*</sup> طی سخنان خویش گفت:

«ظاهراً ازمیان تمام مسائل و مشکلات، بیش از همه مسائل مربوط به امریکا کنفرانس را برانگیخته بود. اکثریت عظیم نمایندگان بطور قطع موافق این بودند که مسأله مبارزه با «احساسات ضد یهود» در ایالات متحده امریکا در برنامه کار کنفرانس یهودیان امریکا قرار گیرد.» (۵۸)

اسارهبران صهیونیست با استفاده از موقعیتهای حساس خود در این مجمعی که نمایندگان جریانهای مختلف سیاسی و فکری جامعه یهودیان امریکا حضور یافته بودند کنفرانس را از بحث در مسأله یهودآزاری بازداشتند. این امر موجب شد «رابی ما کس نوس بوم»<sup>\*\*\*</sup> در اشاره به این مطلب اظهار دارد: «آیا این مسخره نیست که پانصد نماینده دورهم جمع شوند و در باره

Pittsburg ○

Saint Luis ○○

Rabbi Max Nussbaum ○○○



هر موضوعی صحبت کنند... جز همان موضوعی که به قلب و روح هر یهودی نزدیکتر از هر چیز است؟» (۵۹)

ناهوم گلدسن، رهبر صهیونیسم جهانی، صاف و ساده گفت که کنفرانس «برای بحث درباره امری اجتماع کرده است که به نظر من در زندگی یهودیان از مسأله مبارزه علیه «یهودآزاری» در آمریکا به مراتب مهمتر است...» (۶۰)

کنفرانس با تسلیم در برابر اراده و خواست رهبری صهیونیسم مسأله مبارزه با نازیسم را پالک مورد بی اعتنائی قرارداد و به اظهار کلی: «نجات یهودیان و سایر مردم سمالک زیر سلطه دول محور» اکتفا کرد. در عین حال قطعنامه‌ای را تصویب کرد که استعمار فلسطین را طلب می نمود، و نیز قطعنامه‌ای دیگر که خواستار «بازگرداندن اموال» پس از جنگ بود. قطعنامه‌ای که خواستار تشکیل «کمیسیون بین المللی ترسیم وضع یهود» بود لزوم استرداد اموال جوامع و سازمانهای یهودی و خانواده‌هایی را که نابود شده و از بین رفته بودند یادآوری می کرد و از همان سال ۱۹۴۴ اساس «موافقتنامه غرامت» (۶۱) (وبه دیگر سخن خونبها) را که بعدها توسط رهبران صهیونیست اسرائیل و فرمانروایان «نئونازی» آلمان با ختری امضاء شد پی افکند.

\*\*\*

جنگ جهانی دوم پایان پذیرفته و آلمان نازی خردگشته و پرچم پیروزی را سربازان ما بر فراز رایشتاگ برافراشته بودند. در زندانها و اردوگاههای اسیران چهارطاق شد؛ بقیة السیف را هزنان نازی با استفاده از بیراهه‌هایی که بر کمتر کسانی شناخته بود

• آلمان و ایتالیا و ژاپن (محور دم، برلن، توکیو).

•• استرداد اموال کشته شدگان یا اخراج شدگان.

به اکناف و اطراف جهان گریخت، اما شاید هیچیک از ایشان آن اطلاعات جامع و دقیقی را که آدولف آیشمن درباره نقش واقعی وساهیت بازیهای پشت پرده صهیونیستها طی سالیان جنگ داشت دارا نبود.

در ژوئن ۱۹۴۵ به محض اینکه جنگ پایان پذیرفت بن-گوریون برای انجام مأموریتی مخصوص به آمریکا آمد. در آنجا با گروهی از اشخاص «سورد اعتماد» مسائل مربوط به «جنگ دیگری» را مورد بحث و گفتگو قرار داد. این جمع در خصوص ایجاد صنایع جنگی در بخش «اسکان شده» فلسطین گفتگو کردند، زیرا آنطور که بن گوریون گفت: «آینده‌ای نزدیک ممکن است ما را درگیر در جنگ با ارتشهای ممالک عربی بیاورد». وی در اثر خویش به «نام اسرائیل، یا سالهای مبارزه» باد در غیب می افکند و می گوید: «با مبلغی کمتر از یک میلیون دلار ماشین آلات و دستگاههایی خریدیم که بیش از چندین میلیون دلار ارزش آنها بود، و همه این ماشین آلات به سلامت به فلسطین ارسال شد.» (۶۲)

در ژوئیه سال ۱۹۴۷ هم او در مقام وزیر دفاع دستوراتی خطاب به واحدهای «هاگانا» صادر کرد که طی آن تأکید می شد که هاگانا «عامل عمده و تعیین کننده» خواهد بود و می گفت: «باتجاوز مسلحانه اعراب جز با نیروی مسلح نمی توان مقابله کرد، و نتیجه‌ای جز آنچه با اسلحه و نیروی یهود به دست خواهد آمد ممکن نیست.» (۶۳)

فیروزی جناح هواخواه آمریکا در دستگاه صهیونیسم جهانی، در بیست و دومین کنگره صهیونیستها که هفت ماه پیش از آن یعنی در دسامبر ۱۹۴۶ در شهر «بال» تشکیل شده بود تثبیت شد.

دکتر موشه سنده که آن زمان عضو آژانس یهود بود ضمن اعلام اینکه اینک همبستگی و یکپارچگی قوای امریکا و صهیونیسم کامل گشته است تأکید کرد که جز نفوذ سیاسی ایالات متحده امریکا و فشار همزمان نیروهای مسلح یهود فلسطین چیزی نخواهد توانست انگلستان را به قبول خواسته‌های ایشان وادارد. (۶۴) صهیونیستها که اینک آشکارا مورد حمایت سرمایه‌های انحصاری امریکا بودند نخستین تقاضایشان این بود که بریتانیای کبیر مقررات منع مهاجرت یهودیان را به فلسطین لغو کند.

همزمان با مبارزه وسیع در راه تأمین ورود بی‌قید و شرط به فلسطین، مرکز صهیونیستها که اینک از انگلستان تنگدست به امریکا نقل مکان کرده بود سخت سعی کوشید یهودیانی را که در اردوگاه‌های آوارگان اروپای غربی بسر می‌بردند «نجات دهد.»

رهبران صهیونیست انواع راه‌چاره را از مدنظر گذراندند: فی‌المثل، «رابی کلاسنر» طی گزارش خود به کنگره یهودیان امریکا، که نفوذ صهیونیستها در آن غالب بود، در این خصوص یعنی در زمینه کوشش صهیونیستها برای سوق دادن آوارگان به فلسطین پیشنهاد کرد که علاوه بر خودداری از رساندن آذوقه به آوارگان یهودی تبار به هاگانا باید مأموریت داده شود که ایشان را با عملیات ایدایی به ستوه آورد. (۶۵)

«لوئیس نلسن Louis Nelson» یکی از رهبران برجسته کارگران امریکا گزارش داد که سازمانهای صهیونیستی که اردوگاه‌های آوارگان را اداره می‌کردند «برای وادار کردن آوارگان به قبول صهیونیسم والحاق به ارتش یهود در فلسطین و

دست کشیدن از اختلافات سیاسی و مطالبه حقوق مشروع خود دست به یک رشته عملیات «جنگی» زده بودند. (۶۶)

موریس ارنست، روزنامه‌نگار امریکایی فاش کرد که چگونه صهیونیستهای امریکا کلیه کوششهایی را که برای گشودن درهای امریکا به روی آوارگان ویا اعطای حق پناهندگی سیاسی بدیشان در ممالک موردانتخاب خویش به عمل می‌آمد عقیم می‌ساختند. (۶۷) علت این بود که صهیونیستها هیچگاه در نظر نداشتند از این «نیروی حیاتی» که حتی از نخستین سالیان ظهور فاشیسم بر آن—البته مشروط به تعلیم و تربیت مجدد—به چشم عامل محلی عمده‌ای در جریان استعمار آتی فلسطین می‌نگریستند چشم‌پوشند.

باری، «کنسرن صهیونیستی» قرارگاه مرکزی خود را تغییر داد و در اولویت متحدان خویش تجدیدنظر کرد و شیوه‌های تازه‌ای را اتخاذ کرد لیکن هدفهای اساسی و عمده‌اش همچنان دست‌ناخورده ماند. فرانکلین روزولت<sup>۱</sup>، با توجه به شرایط و اوضاع داخلی امریکا، در سخن از این هدفها گفت: «آنها، (یعنی صهیونیستها ی. ا) می‌دانند که اگر به اعانه دهندگان بگویند: «جای دیگری نیست که این یهودی درمانده بخواهد برود» مبالغ کلانی جمع‌آوری می‌کنند. اما اگر پناهگاهی سیاسی برای همه صرفنظر از نژاد و عقیده و رنگ باشد پولی نمی‌توانند فراهم کنند.» (۶۸)

«لیلیانتال» گفته روزولت را تکمیل می‌کند و می‌نویسد: «عدم موفقیت جامعه مقتدر و ثروتمند یهودیان امریکا در اقدام به تحقیقی علمی و مبتنی بر واقع‌بینی در خصوص علل و موجبات

«آنتی سمیتیسم یا رشد احساسات ضدیهود» حائز اهمیت است. نه سازمانهای مذهبی و نه سازمانهای متعدد غیر مذهبی یهودیان هیچیک مایل نیستند چنین سلاح مؤثری را از دست بدهند. اگر تعصب را از میان بردارید آنوقت «مؤسسی» وجود نخواهد داشت. به مجرد اینکه قدمهای موفقیت آمیزی را در جهت از بین بردن تعصب برداشتید سرچشمه وجوه لازم برای فعالیتهای ملی یهود خواهد خشکید. از اینرو هیچگونه حمله علمی بر «آنتی سمیتیسم» ممکن نیست؛ و این توطئه‌ای است بین پیشوایان دین و ملیون و سایر رهبران سازمانهای یهود.» (۶۹)

باری، فاشیسم که از آغاز دهه سی تا اواسط دههٔ چهل مرکز پرخاشجوی «آنتی سمیتیسم» بود منکوب شد. چنانکه صهیونیستها خود به صراحت می گفتند اینک به منابع جدید «آنتی سمیتیسم» نیاز بود، و لذا لازم می آمد که چنین منابعی را بسازند. بن گوریون در این زمینه چنین گفت:

«من از اعتراف بدین نکته شرم ندارم که اگر قدرت می داشتم—چنانکه آرزویش را دارم—گروهی از جوانان کاری را جدا می کردم، جوانان هوشمند، شایسته، وفداکار نسبت به آرمان ما و مشتاق و آرزومند کمک به راهی یهودیان. آنوقت این جوانان را به ممالکی می فرستادم که یهودیانشان غرق در خودخواهی گناه آلوده‌اند. وظیفهٔ این جوانان این می بود که خود را غیر یهودی جلوه دهند. و یهودیان را با شعارهای ضدیهود به ستوه آورند، شعارهایی مانند «یهودی قاتل؛ یهودی برگرد به فلسطین... من قول می دهم که نتیجه کار، از لحاظ مهاجرت، هزاران بار بیش از نتایج موعظهٔ هزاران فرستاده‌ای می بود که

در گوشه‌های ناشنوا خوانده‌اند.» (۷۰)

آدم وقتی گفته‌ها و نوشته‌های نویسندگان طراز اول صهیونیسیم را، که «یهود آزاری» در نظرشان موهبتی است، به یاد می‌آورد ناگزیر منطقاً به این نتیجه می‌رسد که هر پدیده‌ای که مانع از وصول ایشان به هدفهای صهیونیستی خویش گردد می‌تواند به عنوان «ضد یهود» (یا آنتی سمیتیک) توصیف شود.

«واربرگ Warburg» یکی از چند نویسندگانی که زندگینامه حییم وایزمن را نگاشته‌اند مورد متقاعد کننده‌ای از این تمایل را به دست می‌دهد. وی خاطر نشان می‌کند که چگونه اعراب را که علیه سلطه صهیونیستها دست به اسلحه بردند نه تنها به عنوان مخالفان سیاسی بلکه به عنوان یک مشت جنایتکار قلمداد کردند و وقتی بر فعالیت و مخالفت خویش نسبت به یهودیان افزودند به ایشان نسبت «راهزن و آدمکش» دادند. همین نویسنده به سخن ادامه داده می‌گوید: «به نظر بسیاری از صهیونیستها چنان است که نیروی شومی، و یحتمل نیرویی ضد یهود، اعراب را برای ناراحتی و آزار یهودیان آفریده است.» (۷۱)

استعمارگران به ندرت آمار جنایات خویش را نگه می‌دارند و علی‌القاعده سند و مدرکی از آنچه مرتکب شده‌اند به دست نمی‌دهند. مع‌ذلک معلوم است که در سال یکهزار و نهصد و سی و ۲۹/۴ در صد خانواده‌های عرب فلسطین فاقد زمین بوده‌اند (گزارش کمیسیون سلطنتی فلسطین اشعار می‌داشت که در این باره که چه تعداد از ایشان به زور توسط صهیونیستها از زمین و مزرعه خود رانده شده‌اند اطلاعات دقیقی!

در دست نیست. ( تا سال ۱۹۳۶ کلاً ۳۲۷۱ تقاضا از خانواده‌های اخراج شده عرب رسیده (۷۲) و ثبت شده بود (هر خانواده به‌طور متوسط مرکب از پنج عضو بود). حال، چه تعداد از خانواده‌ها نتوانسته‌اند تقاضا و شکایتی بدهند و چه تعداد تقاضا اصولاً به ثبت نرسیده معلوم نیست.

«مارتین بابر» فیلسوف صهیونیست با فروتنی اظهار داشت که «اشتباه اساسی صهیونیستها در حرمت و ستایشی بود که رهبری سیاسی از برای سیاست استعماری برسوم قائل بود...» (۷۳)

اگر مراد از «قائل بودن حرمت و ستایش» اخراج کشاورزان عرب فلسطین از مزارع خود و سرکوبی جنبش آزادی اعراب توسط صهیونیستها و نیروی بریتانیا و تشکیل «گروههای ضربت» توسط بن‌گوریون و تحت نام به اصطلاح فدراسیون کار یهود، به منظور اعراب کارگران عرب و تحریم کالاهای عربی و تهیدست گرداندن و به فقر کشاندن مبتنی بر طرح و نقشه مردم عرب فلسطین و بالاخره سایر اقدامات به منظور «توسعه و عمران کنعان» باشد در این صورت تا حدی می‌توان با «بابر» موافق بود.

رهبران صهیونیست همزمان با اقداماتی که به منظور «نجات آوارگان یهود» به عمل می‌آوردند علیه واحدهای انگلیسی مقیم فلسطین دست به عملیات جنگی زدند. هاگانا از هدف حقیقی این عملیات که گاه حالت شاعرانه بدان داده می‌شد پرده برگرفت و در روزنامه خود چنین اعتراف کرد: «هدف این مبارزه راندن بریتانیا از این سرزمین نیست. هدف ما

تجدید پیمان با انگلستان است... تا آنجا که ما می‌دانیم بین ما و بریتانیا مطلقاً اختلاف منافی وجود ندارد. ما به هیچ وجه علاقه‌ای به این نداریم که موقعیت بریتانیا را در هیچ جای جهان خواه در خاورمیانه یا فلسطین تضعیف کنیم.» (۷۴)

ولادیمیر ژابوتینسکی معلوم‌الحال معروف، عملیات نیروهای مسلح صهیونیست را علیه بریتانیا در فلسطین با عملیات «بوئر» ها که «جمهوری افریقای جنوبی» حالیه را پی افکندند مقایسه کرد.

این اظهارات نیازی به شرح و تفسیر ندارد، چنانکه اعترافی را هم که ناهوم گلدمن در حوالی همین ایام کرد نیاز به تعبیر و تفسیر نیست. گلدمن گفت: « صهیونیستها در ازاء موافقت بریتانیا با تأسیس حکومت یهود در ۶۵ درصد از کل مساحت فلسطین آماده‌اند حق تأسیس پایگاههای نظامی اعم از زمینی و هوایی و دریایی را به وی اعطاء کنند. تأسیس چنین پایگاههایی به ایالات متحده امریکا نیز پیشنهاد خواهد شد، مشروط بر اینکه کشور مزبور بخواهد و آماده باشد که وظایف دفاعی را در آنجا به انجام رساند...» (۷۵)

( مدت‌ها بعد در جلسه رهبران پیشین هاگانا در ۱۹۶۶، دکتر موشه سنه که مدام می‌کوشید ثابت کند که هاگانا « همیشه » علیه امپریالیسم بریتانیا جنگیده است این پاسخ را از ناحیه «الن مور Elen Mur» یکی از حاضران در جلسه دریافت داشت: « علی‌رغم تحسینی که از برای استعداد دیالکتیکی دکتر سنه دارم تصور می‌کنم بهتر باشد که این استعداد و منطق متوجه آینده گردد تا گذشته، زیرا حقایق تاریخی سخنان ایشان را تأیید نمی‌کند. » )



تا سال ۱۹۴۷ یهودیان تقریباً ۳۳ درصد کل جمعیت فلسطین را تشکیل می‌دادند و جامعه ایشان نه فقط از نظر ترکیب طبقاتی و معتقدات سیاسی بلکه همچنین از لحاظ فرهنگ و سنن ملی و زبان و قیافه ظاهر و لباس و منس و وضع ذهنی و آب و هوایی که بدان عادت داشتند و نیز از لحاظ اعمال و مناسک مذهبی و دینی—در مواردی که انجام می‌شد، چون در میان ایشان ملحدین نیز بودند—جامعه‌ای ناجور و نامتجانس بود. بیشتر افرادش تهیدست و بی چیز و برای امرار معاش ناگزیر از کار بودند. اینان همان «سواد حیاتی» و «سر به راه و وظیفه‌شناسی» بودند که حکام قدرتهای استعماری آرزومند تملک خاورمیانه، سالها در طلبش بودند.

عوامل مهم جلب این مردم به فلسطین نخست استعمار بریتانیا و بعدها استعمار نوخاسته ایالات متحده آمریکا بود که هریک به نوبه خود و به اقتضای محل و مورد از «آنتی-سمیتیسم» سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰ و ناشی از موج ضد انقلاب در اروپا و ظهور فاشیسم در آن دیار و فلاکت و فقر و ویرانی ناشی از جنگ استفاده بسزا کرد. صهیونیستها از این هر دو عامل استفاده کردند و در این مشارکت در قبال شرکای «بس محترم» موقتاً به نقش دلال و مشتری‌جو خرسند بودند.

اکثریت قاطع یهودیان زحمتکشی که در فلسطین اقامت گزیده بودند یک «کار» بیش نداشتند؛ آنها فراریانی بودند که از خطری واقعی یا خیالی پناه می‌جستند و رهبران صهیونیست می‌باید تلاش و مجاهده عظیمی را به کار برند تا بعضی از این مردم یا کودکان این پناهندگان را به افراد «گروههای ضربت» نظیر گروههای ضربت نازیان تبدیل کنند.

برای داوری درباره میزان مسئولیت صهیونیستها در ستمها و جنایاتی که خود و پیروانشان هنوز در این بخش از جهان مرتکب می‌شوند همه این چیزها را باید در نظر داشت. صهیونیستها بالطبع به کارگران، که عده آنها و آگاهی طبقاتیشان مدام در افزایش بود، توجه خاص مبذول می‌داشتند. بن‌گوریون در این زمینه نوشت: «مهاجرت و استعمار دو لوحه‌اند بر بنای عهد و میثاق طبقه کارگر فلسطین. مهاجرت به ما شکل داد، حال آنکه موجودیت ما بر استعمار متکی است: و این دو با حروف آتش و خون بر پرچم نهضت ما نقش گشته‌اند.» (۷۶)

هم او به سخن ادامه داده می‌گوید: «جنبش کارگری هرگز آرزویند تحصیل قدرت در صهیونیسم نبوده و نیست. هدف او نه قدرت بلکه خدمت صادقانه است و برای نیل بدین منظور کوشیده است کلیه قشرهای مردم را برگرد جنبش صهیونیستی متحد کند.» (۷۷)

برنامه بن‌گوریون «سومیالیست» از این روشن‌تر و صریح‌تر نمی‌توانست بود: مهاجرت و استعمار (و عدم توجه به وضع ناگوار کارگران عرب) و حاکم ساختن بورژوازی خودی و بیگانه بر منافع کارگران فلسطین.

صهیونیستها با سوعظه در این باره که یهودیان سردمی برگزیده و استثنایی‌اند نوع فلسطینی تبعیض نژادی را پی - افکندند: «اسحق مور Izhak Moor» یکی از سربیان نسل جوان این حضرات اعلام کرد: «ما باید ارزشهای شرف انسان و برابری و آزادی معنوی انسانها و حرمت و قدوسیت زندگی انسان را بازگردانیم. اینها ارزشهای تاریخی و برجسته مردم

یهودند...» (۷۸) و ظاهراً به منظور بازگرداندن این «ارزشهای یهودی» و یا بهتر گفته باشیم به منظور انجام وظایف مورد نظر بن گوریون بود که صهیونیستها، به قول «لیلیانتال» به طور مصنوعی، اما ناموفق، احساسات ضد یهود را در اعراب برسی انگیختند.

در حوالی پایان جنگ جهانی دوم طبقه کارگر فلسطین را یکصد و شصت هزار عرب و پنجاه هزار یهودی تشکیل می داد. اعراب و یهودیان در مبارزه علیه مواعظ و اقدامات بن گوریون و سایر اشخاصی که در خدمت به انحصارات سرمایه داری مجاهدت می کردند متحد شدند. شماره روزهای اعتصاب از ۲۴۰۰۰ در ۱۹۴۰ به ۱۳۴۰۰۰ در ۱۹۴۳ و ۲۴۸۰۰۰ در ۱۹۴۴ افزایش یافت - و تازه این ارقاسی بود که مقامات مسئول به دست می دادند - هدف این اعتصابات تأمین خواستهای سیاسی و اقتصادی بود.

۱. «گازانسکی» دبیر حزب پیشرو فلسطین در ۱۹۵۶ نوشت «... در دوران تحریکات امپریالیستی که جلوه خود را در تحریم متقابل داد و ستد و برانگیختن خصومت بین دو ملت باز یافت - آری، در این دوران بود که اتحاد رزبجویانه طبقه کارگر در کشور تظاهر کرد. کسانی که در میتینگ عمومی کارگران راه آهن حیفا سخن می راندند وحدت کارگران عرب و یهود را اعلام می داشتند و از جمله سخنرانان، نمایندگان کارگران ماوراء اردن بودند که به اعتصاب پیوسته بودند... تظاهر کنندگان در حیفا و بیت المقدس شعارهایی متضمن وحدت اعراب و یهود با خود داشتند... اعتصاب راه آهن پاسخ

دندان شکنی بود به سازندگان تئوری برتری نژادی و انزوای ملی... اقدامات مشترک اعراب و یهود... اقدامات دستجمعی علیه امپریالیسم، به عوض ایجاد حوادث ناسیونالیستی و تروریستی — این است محتوای عصر ما. « (۸۰)

باری، دهلیز سیاست بازان و دلالان صهیونیست، تار و پر پیچ و خم بود و پر پیچ و خم‌تر از آن مانورهای متحدانشان. اما زندگی در امتداد قوانین عینی تکامل که دست آخر تعیین‌کننده اوست، جریان خویش را ادامه می‌داد.

## فصل چهارم

### بر هر کوی و برزن

در بیست و یکم نوامبر ۱۹۶۵ روزنامه اسرائیلی «داوار Davar» اعلام کرد که مرکز اتمی «دیمونا Dimona» می‌تواند سالیانه یک بمب اتمی بسازد. این گزارش عکس - العملی پرشور در بعضی قشرهای جامعه اسرائیل پدید آورد. مقارن همان احوال سینماهای اسرائیل اقتباسی از رمان شطرنج اثر «تسویگ» را نمایش می‌دادند. اگرچه این دو واقعه به ظاهر بی‌ارتباط می‌نمایند اما نباید در قضاوت شتاب کرد.

«اندرزی زروسکی» نویسنده کتاب غرب اردن که از اسرائیل دیدار کرده بود نوشت: «بازی شاهانه، اقتباسی است سینمایی از رمان تسویگ به نام همان شطرنج که نویسنده طی آن داستان استادی را بازی گوید که توسط «گشتاپو» بازداشت شده است. هیتلریها تصمیم می‌گیرند وی را تحت

• Zweig

•• Andrzej Zeromski

••• Gestapo سازمان پلیس مخفی دستگاه هیتلر.

شکنجه بدنی قرار ندهند و بلکه با استفاده از شیوه‌های روانی اراده‌اش را درهم شکنند. بدین منظور وی را از جهان خارج جدا می‌کنند. در این فیلم صحنه‌ای است که در آن استاد که در حاشیه جنون قرار دارد وسایل و اثاثه هتل محل اقامت گشتاپو را خرد می‌کند.

«تا آن لحظه تماشاچیان کسل بودند و غرولند می‌کردند اما هرگز حتی در بهترین کمدیها نیز شلیک خنده و قهقهه‌ای را که جنون استاد برانگیخت ندیده‌ام. تماشاچیان قاه قاه می‌خندیدند و از فرط خوشحالی پا بر زمین می‌کوفتند و زوزه می‌کشیدند. ضمناً باید توجه داشت که این ماجرا تقریباً یک هفته پیش از تجدید محاکمه آیشن بود. در چنین مواردی نه دستور و نه منع و نهی هیچیک مفید فایده نیست، چون ممکن نیست به مردم دستور داد بفهمند یا احساس کنند.» (۱)

و اینک نمونه‌ای دیگر در قالب سندی تحت عنوان: «اعترافات یک صهیونیست» که در سال ۱۹۱۴ انتشار یافته و اثر خامه یک صهیونیست تمام عیار است: دانشجویی آلمانی از «هاله» Halle به یکی از افراد خانواده خود در روسیه می‌نویسد: «آه، دلم می‌خواست آنها را (مخالفان صهیونیسم را. ی. ا.) از آن زهر تباهی و نابودیی که اندرون ما را لبریز داشته می‌انباشتم! دلم می‌خواست که آنها را با گند ارواح فاسد و گندیده‌مان می‌آلودم! دشمنان ما روحمان را تهی کرده‌اند، اما وجود ما سرشار از بدخواهی و کینه‌توزی و دشمنی است. آیا ممکن است این نیرویی که در اعماق ما ذخیره شده مورد استعمال نیابد؟ آیا ممکن است که «مسیح» بزرگ، که نیروی

آتشین درون ما را با آتش انهدام و خصومت بر می‌افروزد  
ظهور نکند؟» (۲)

هنگامی که حکومت اسرائیل تشکیل شد و رهبران  
صهیونیست به قدرت رسیدند برای تحکیم دستگاه زورچرتنه  
مانند خود به دو گروه مردم سخت نیاز داشتند: نخست افرادی  
نظیر همین دانشجو و دوم مردمی کودن و کور دل که  
بتوانند از تماشای رنج انسانها لذت برند و قاه قاه خنده سر دهند.  
لذا عکس العمل نسبت به این دو واقعه به ظاهر ناسرتبط، یعنی  
اعلام امکان بالقوه تهیه بمب اتمی در «دیمونا» و فیلمی را  
که بر اساس رمان «تسویگ» تهیه شده است می‌توان به  
عنوان نشان موفقیت فعالیتهای «آوزشی» صهیونیستها ارائه  
کرد.

این هم سندی از مقوله‌ای دیگر:

«سلاحهای اتمی نه امنیت بیشتر بلکه تشدید بیشتر  
وخامت اوضاع را از برای ما به ارمغان خواهد آورد...  
این مسأله جنبه دیگری نیز دارد:

«پنهان نباید داشت که محافل حاکمه آلمان باختری  
در تأمین بودجه تحقیقات اتمی در اسرائیل سهمی دارند. این  
کشف نیز ناراحت کننده است:

«در همین ایام محافل حاکمه آلمان باختری و ژنرالهای  
آن که شماره زیادی از ایشان نازیانی هستند که از کرده  
خود فداست حاصل نکرده‌اند سخت می‌کوشند به سلاح اتمی  
دست یابند. دانشمندان آلمان باختری که در خدمت حکومت  
«بن» هستند برای پیشرفت در این زمینه از هر فرصتی حتی در  
خارج از آلمان استفاده می‌کنند...» (۳) این سخنان را «مایر-

ویلنر» نماینده پارلمان اسرائیل در «کنشت»، یعنی در پارلمان آن کشور، و از جانب هزاران نفر مردم عادی و معمولی‌ای که از حزب او حمایت می‌کنند ایراد کرد. هم او از جانب فراکسیون پارلمانی خود این قطعنامه را پیشنهاد کرد:

- (۱) حذف جنبه نظامی کار «راکتیوه‌های» دیمونا.
- (۲) حمایت از امضای موافقتنامه‌ای بین المللی در زمینه غیر اتمی کردن خاورمیانه.
- (۳) قطع کلیه مناسبات، در زمینه تحقیقات هسته‌ای با آلمان باختری.

(۴) اعتراض شدید به تجهیز آلمان باختری با سلاح هسته‌ای به هر شکل و تحت هر عنوان» (۴).

«کنشت» این قطعنامه را با اکثریت آراء رد کرد. بی‌گمان چنین قطعنامه‌ای از جانب مثلاً شرکت‌کنندگان در اجتماع سازمانهای ضدنازی اسرائیل با عکس‌العمل دیگری رو برو می‌گردید. سازمانهای مذکور طی همان سال، یعنی در سال ۱۹۶۵ اعلام داشتند: «... خبر این واقعه که خود توهین به خاطره کسانی است که به دست آدسکشان نازی تباه شدند ما را سخت تکان داد. برقراری مناسبات سیاسی با جمهوری فدرال آلمان تمسخر احساس کسانی است که از چنگ نازیان جان بدر برده و زنده مانده‌اند. از جراحات ماهنوز خون می‌چکد، جراحات ماهنوز التیام نیافته است.»

رهبران صهیونیست از بابت این مسائلی که برای ملتشان متضمن اضطراب و ناراحتی و احتیاج و رنج عاطفی است تشویشی به دل راه نمی‌دهند. ژاکوهازان *Jaacov Hazan*، صهیونیست برجسته اسرائیلی، در بیست و سومین کنگره



صهیونیستها اعلام داشت: «ما در اینجا، یعنی در اسرائیل، نه به «رابی سیلور» نیاز داریم و نه «به دکتر نایمان» نه هم به «رزهاپرین». ما به فرزندان و نوه‌های ایشان احتیاج داریم.»

به عبارت دیگر به مردمی نیاز است که از مرکز صهیونیستها در نیویورک و شعبه‌اش در بیت‌المقدس کورکورانه اطاعت کنند و دم بر نیاورند.

\*\*\*

آیا امروزه می‌توان از ملتی به نام ملت اسرائیل سخن داشت؟ آری، تاحدی. این ملت در جریان تشکیل است، و این جریان هنوز راه درازی را باید پیماید تا کامل شود. رهبران صهیونیست، که اینک در رأس کارند، می‌کوشند با در دست گرفتن اهرمهای مختلف سیاسی و اقتصادی بر این جریان تأثیر کنند، و این اقدامات گاه نتایج غیرمنتظره‌ای را به بار می‌آورد. زروفسکی می‌نویسد: دکتر «اسانوئل نیومن»، از رهبران صهیونیست امریکا، از بابت تحقیری که اسرائیلیها نسبت به یهودیان ابراز می‌دارند متأسف بود... جوانان اسرائیلی که از امریکا دیدار می‌کنند از ملاقات با جوانان یهودی احتراز می‌جویند و نسبت بدانها منتهای بی‌اعتنایی را مرعی می‌دارند. حتی روزنامه «هروت Herut» ارگان حزب همانم خود که معمولاً از دیدار یهودیان «شکوهمند» اسرائیلی به شوق

Rabbi Silver ◦

Dr. Naiman ◦◦

Rose Halprin ◦◦◦